

نابود کردن آزادی، حقیقت و عدالت با به کار گرفتن قدرت کلمات

چکیده

سیستم استبدادی لیبرال دموکراسی غربی و مظهر آن، امریکا، برخلاف همتایان قرن بیستمی خود همچون روسیه یا چین که با توسل به شیوه های خشونت آمیز آشکار، مخالفان سیاسی شان را از میان برمی داشتند و خواسته های خود را با زور اسلحه بر مردم زیر سلطه تحمیل می کردند، همین اهداف را با کمک شیوه هایی به ظاهر غیرخشونت آمیز و حتی قابل پذیرش دنبال کرده اند. آنها با دست کاری در معنای واژگان و از معنا تهی کردن آنها، اذهان توده ها را به همان شکلی که خود می خواهند، سازمان داده اند. در اجرای این شیوه های مستبدانه که نتیجه ای جز ساکت کردن مخالفان و به گمراهی کشاندن ذهن مردم و نیز جا انداختن روایت های دست کاری شده خود آنها از واقعیت های سیاسی و اجتماعی نداشته است، رسانه ها نقشی محوری ایفا کرده اند و می کنند. رسانه های اصلی امریکایی که سازمان صاحبان منافع شرکتی هستند، آن سان که از بالا به آنها دیکته می شود، سیاست های خبری و فرهنگی شان را تدوین می کنند تا این تضمین را به وجود آورند که امریکاییان، از خواب غفلتی که چندین دهه است به مدد رسانه های گروهی و جادوی تلویزیون در آن فرو رفته اند، بیدار نخواهند شد. پس همچنان همان نقشی را ایفا خواهند کرد که این رسانه ها برایشان در نظر گرفته اند. «ابزار اساسی برای دست کاری در واقعیت، دست کاری در کلمات است. اگر بتوانید معنای کلمات را کنترل کنید، می توانید کسانی را نیز که از کلمات استفاده می کنند، نیز به کنترل خود در آورید». فیلیپ کی. دیک «شاید انسان ها مدت ها قبل از آنکه مفهوم آزادی بیان را قانون مند کنند، آزادانه سخن می گفتند. شاید خود به این مفهوم در واکنش به تلاش ها برای گرفتن این آزادی از آنها - یا در جریان مبارزه برای مقابله با آن - به وجود آمده است. یک راه برای به دست آوردن پاسخ - و کندوکاو در اندیشه های تمدن های ناپدید شده - بررسی کلماتی است که آنها استفاده می کردند. یک فکر یا مفهوم به روشنی در کلمه ای که دربردارنده آن فکر یا مفهوم است، یافت می شود. اگر آن مفهوم در زبان آنها وجود نداشته باشد، در ذهن شان نیز وجود ندارد. راه نقب زدن به درون ذهن آنان، بررسی دایره واژگانی آنهاست». آی.اف. استون

یک - تئوری توطئه

همگی ما باید در کلماتی که بر زبان می آوریم، می نویسیم و می اندیشیم، بازتاب بیابیم؛ چون کلمات، قدرتمند هستند. تهدیدی که کلمات متوجه آزادی، عدالت و حقیقت می کنند، از تهدید گلوله ها بیشتر است؛ چون دولت های تمامیت خواه می توانند از کلمات برای به بردگی کشاندن ذهن میلیون ها تن و تبدیل انسان ها به ماشین هایی بی اراده و بدون هیچ درکی از اعمال خود در ورای دروغ هایی که رهبران شان به آنها می گویند، استفاده کنند.

اصطلاح «تئوری توطئه» در نابودی و به بردگی کشیدن امریکا نقش بیشتری داشته است تا سوء قصد های

تشکیلات الیگارشیه به پرزیدنت جان اف. کندی، مارتین لوتر کینگ، رابرت اف. کندی و دیگر عوامل سیاسی حقیقت گو در متهم کردن کشور به بدنامی و ننگی که ایده ها و اصول را احاطه کرده اند و در مجموع، با اصطلاح «تئوری توطئه» به آنها اشاره می شود، این ها مانع از اندیشیدن نقادانه مردم درباره نیت های حقیقی رهبران سیاسی خود و سیاست هایی است که دولت آنها به اجرا می گذارد.

این ادعا که موضوع هایی همچون حقیقت یازدهم سپتامبر با بانک مرکزی، بی ارتباط هستند و به گفتمان سیاسی خاص تعلق ندارند، حمله به آزادی بیان و عدالت است. وقتی رهبران سیاسی و «تشکیلات»، یک ایده یا دیدگاه را به عنوان ایده ای دیوانه وار، برخاسته از خودبزرگ بینی یا بدبینانه تعریف می کنند، به این معناست که آنها می ترسند و می خواهند چیزی را پنهان کنند. پرزیدنت جرج بوش به مردم هشدار داد که از تئوری های توطئه مربوط به یازدهم سپتامبر دور بمانند؛ چون او نمی خواست مردم بدانند او نقش بزرگی در برنامه ریزی و اجرای حملات یازدهم سپتامبر داشته است.

کلمات می توانند تقدیر یک قوم را در جهت خیر یا شر، پنهان کردن حقایق از مردم و محافظت از قدرتمندان و جلوگیری از مکافات قدرتمندان شکل دهند. نمونه های متعددی از اصطلاحاتی همچون تئوری توطئه وجود دارد که برای از بین بردن مباحثه آزاد درباره ایده ها و پیش گیری از راه یافتن دیدگاه های انتقادی به گفت وگوهای جریان اصلی به کار می روند.

دو - قبل از انقلاب، کلمه می آید

تمامی انقلاب ها با واژه ها و ایده ها هم مبارزه کرده اند. انقلاب الیگارشیه غربی علیه آزادی غربی نیز از این امر جدا نیست. آنها نشانه ستم به مردم از طریق پوشاندن نقاب بر طرح های اهریمنی شان در قالب کلمات نقش بسته بر کارت تبریک های مشخص هستند.

کمونیست های چینی و روسی با روشی بدوی و قدیمی، خود را از شر دشمنان سیاسی شان خلاص کردند: کشتن آنها در مقیاسی وسیع. مهندسان اجتماعی غربی و تشکیلات تمامیت خواهانه امریکا، تغییری شدید را نهادینه کردند و تمدن غربی را به سوی خودکامگی جمعی به روشی کمتر خشن هدایت کردند. آنها از روسی ها و چینی ها آموختند که چگونه با خشونت، یک دولت را سرنگون نکنند و به طور گسترده، جامعه ای را از بالا به پایین دگرگون نکنند. از پایان جنگ جهانی دوم، آنها با اتکا به تبلیغات، سانسور، مغزشویی، آزار سیاسی، زدودن تاریخ از ذهن مردم، تبلیغات بازرگانی مسخ کننده، شرطی کردن روانی و تکنیک های مدیریت افکار، امریکا را در یک روند کند، تدریجی و گام به گام، وارونه کرده اند.

تمامیت خواهی امریکایی و غربی به جای کوبیدن به سرها و له کردن جمجمه ها به همان روش آشکاری که روس ها و چینی ها - زمانی که دشمنان کله شقشان در برابر سیاست های سخت گیرانه آنها مقاومت کردند - به آنها دست زدند، همچون دزدان زبردست، ساکت و مرموز و بدون آنکه چیز زیادی را در هم بشکنند که بتوان آن را یک هشدار دانست، از در پشتی وارد شدند. به طور طبیعی، بخش بزرگی از مردم امریکا و غرب سراسر شش دهه گذشته را در خواب سپری کرده اند و با وجود داد و فریاد کردن هایی که به صدای بلند، این هشدار را سر

می دهند که خودکامگان و دزدان، در را شکسته و به خانه راه یافته اند و به دنبال سوزاندن و با خاک یکسان کردن آنند، بی توجه و بی دغدغه نگه داشته شده اند. این مردمان خفته، تهدید کمتری را متوجه مزاحمت های خیانت کارانی می کنند که برای آنان، مرگ های مهیب و بردگی جمعی را در انبان دارند. در امریکا و غرب، واژگان آزادی بیان، را تهدید می کنند. واژگانی همچون تئوری توطئه، مانع از آن می شوند که اندیشه انتقادی رشد کند و به یک دیدگاه همراه با آگاهی نسبت به تاریخ و مسیر سیاست ها تبدیل شود. یک کلمه آزادی نابودکن دیگر، «تروریست داخلی» است که وزارت امنیت داخلی و دیگر مقام های دولتی غیرقانونی، برای بی آبرو و بدنام کردن شخص یا گروهی به کار می برند که در برابر سیاست های مجرمان دولتی مقاومت می کند.

واژگانی همچون «افراطیون داخلی»، واژگان تاریکی، بدنهادی، خودکامگی و تغافل هستند. این واژگان را دولت ها و رسانه های غربی برای دست یابی به اهداف سیاسی دقیق و مشخص بسط می دهند؛ یعنی برای نابود کردن آزادی تفکر و آزادی بیان و نیز بدنام کردن مبارزان آزادی؛ یعنی کسانی که دولت را به پرسش می گیرند، افرادی که از نظر سیاسی بیدار شده اند، شهروندان پای بند قانون، صاحب منصبان قانون اساسی و میهن پرستانی که از اصول آزادی دفاع می کنند. واژگان - فارغ از چگونگی کاربرد آنها - در طول زمان، قدرت خود را از دست می دهند. برای مقابله با این پدیده، دولت ها و زمام داران شرور برای تجدید قدرت واژگان، باز معنابخشیدن به آنها و دمیدن حیاتی تازه در آنها، شقاوت های تازه ای مرتکب می شوند.

سه - بازکشف قدرت کلمات

به نظر من، محاسبه زمام داران مستبد در واشینگتن درباره ماهیت مقاومت و جنبش بیداری جهانی غلط است. میلیون ها نفر از مردم در امریکا، کانادا، انگلیس و دیگر کشورهای غربی می دانند که یازدهم سپتامبر، کار خود امریکا بود؛ چون آنها مدارک را جست و جو و سوراخ خرگوش را تا اعماق اهریمن صفتی و خیانت دنبال کرده اند. بر خلاف گذشته، اکنون میلیون ها نفر را «تئوری پردازان توطئه» خواندن، دیگر کارآیی ندارد. این دیگر یک ابزار سیاسی کارآمد نیست. واژگان جدید مثل «بیداری سیاسی»، «خط گم کردن» و «حقیقت گویی» وارد گفتمان عمومی شده است.

ما در حال بازکشف حقیقت قدیمی کلماتی هستیم که ممکن است برای آسوده کردن مردم از فریب ها، توهم های غلط و دیدگاه های نادرست آنها یا فریفتن خود آنها، تا نقطه ای به کار گرفته شوند که آنها جنگ های ویرانگر را به عنوان جنگ هایی مشروع و قوانین خردکننده آزادی را به عنوان چیزی ضروری برای تأمین امنیت بپذیرند. واژگان، چیزهای خطرناکی هستند. واژگان در دست های ویرانگر می توانند یک فرهنگ را از بین ببرند و یک جامعه را به مرز فروپاشی برسانند. البته واژگان می توانند سرنوشت یک ملت را نیز تضمین کنند و آن را از نابودی و ویرانی نجات دهند.

تاریخ امریکا را کلمات ساخته اند. اعلامیه استقلال توماس جفرسون، نطق خداحافظی جرج واشینگتن، نطق

گتیزبرگ آبراهام لینکلن، نطق خداحافظی دوايت آيزنهاور، سخنرانی «من رؤیایی دارم» مارتین لوتر کینگ و سخنرانی های جان اف. کندی در محضر انجمن ناشران روزنامه های امریکایی و دانشگاه امریکا، سخنرانی های برجسته ای در تاریخ امریکا محسوب می شوند. ما از این سخنرانی ها می توانیم خط مشی ها و ایده های تاریخی زیر را به دست آوریم:

- تمام انسان ها، آزاد خلق شده اند.

- این سیاست حقیقی ماست که اتحادهای دایمی با هر سهمی با جهان خارجی را روشن سازیم.

- دولت مردم، از سوی مردم و برای مردم نباید از روی زمین محو شود.

- من رؤیایی دارم که چهار فرزند کوچکم روزی در کشوری خواهند زیست که در آن، آنها، نه از روی رنگ پوستشان، بلکه بر اساس محتوای شخصیتشان قضاوت خواهند شد.

- بدون بحث، بدون انتقاد، هیچ دولتی در هیچ کشوری نمی تواند موفق شود و هیچ جمهوری نمی تواند دوام یابد.

- آرامش قبرستانی یا امنیت بردگانی را نمی خواهیم.

کلمات می توانند خاطره یک ملت را شکل دهند و کاری کنند که آنها به یک شیوه خاص باور بیافرینند. کلمات می توانند برای تهاجم به ذهن و کنار گذاشتن اندیشه های شورشی به کار گرفته شوند، همچون ارتش هایی که به شهرها حمله می کنند و شهروندانش را به دلیل سرکشی هایی که کرده اند، به آتش می کشند. کلمات می توانند به عنوان عامل بردگی یا ابزاری برای آزادسازی و تغییر به کار گرفته شوند. کلمات نادرست، انسان ها را از هم جدا و محبوس می کنند، در حالی که کلمات حقیقی، شفا می بخشند و رها می سازند. کلماتی که از قلم جفرسون و مدیسون تراوش کرده است، امریکا را بنیان گذاشته اند و کلماتی که از دهان بوش و اوباما بیرون آمده است، آن را نابود کرده اند.

چهار - قدرت دوبرابر کلمات و اسطوره

منتقد ادبی کانادایی، نورترپ فرای گفته است که کلمات، حامل اسطوره های فرهنگی و اجتماعی هستند و باورهای خاصی را از ذهن های مردم دور می سازند. فرای در کتابش کلمات قدرتمند به قدرت زبان برای بنا کردن اسطوره هایی خاص در جامعه و توان مند سازی این اسطوره ها برای انتقال یافتن به نسل های آینده اشاره می کند و می نویسد: «اسطوره، مفهوم کارکردی ایدئولوژیکش را جز برای آنچه به نشانه ها واگذار کرده است، از دست می دهد. دیگر کسی به اسطوره ها اعتقاد ندارد. دیگر اسطوره ها با فرقه یا مراسم و مناسک ارتباطی ندارند و تنها ادبی شده اند. اسطوره هایی که حالت خاصی را در یک جامعه ایجاد می کنند، به زبان نشانه ها ترجمه و به این شکل، آموخته شده اند.»

نومحافظه کاران و دیگر منتقدانی که برای تشکیلات پنهانی واشینگتن کار می کنند، از قدرت اسطوره و قدرت تاریک کلمات، برای دنبال کردن اهداف مجرمانه خود هم در داخل امریکا و هم در خاورمیانه بهره برداری کرده اند. پزشکان ستون فقرات سیاسی و کارگردانان کارزارهای سیاسی از تمام این چیزها خوب آگاهند. باراک اوباما

اگر زیرکانه از قدرت سخن سرایی و شعار و تکرار کلماتی کلی همچون «امید» و «تغییر» برای هیپنوتیزم کردن رأی دهندگان و واداشتن آنها به مثبت اندیشی درباره خود بهره برداری نمی کرد، هیچ وقت رنگ ریاست جمهوری را نمی دید. او زیرک است، ولی خردمند نیست. یک انسان خردمند هیچ گاه به این کار تن در نمی دهد که سخن گوی نخبگان گردن کلفت دولتمند امریکا و مجری دستور کار مجرمانه آنها باشد.

فرای درباره سوء استفاده سیاستمداران از سخن سرایی و شعار دادن برای مجذوب کردن مردم و فرمان بردن آنها سخن گفته است. او می نویسد: «وقتی که موقعیت سخن سرایی و شعار دادن، وجه تاریخی خود را از دست می دهد و به مقوله ای آنی تبدیل می شود، همچنان که در راه پیمایی ها و گفت و گوهای مردمی شاهدیم، مشخصه هایی را در سخن سرایی ها و شعارها می بینیم که سوء ظن و حتی سرافکنندگی را در پی دارند؛ امری که افلاطون نیز به آن توجه کرده بود. بیایید در مورد یک موقعیت سخن سرایی در بدترین حالت خود سخن بگوییم. در سخن سرایی های فریبنده با یک هدف کوتاه مدت، تلاش عمدی برای خواب کردن سگ نگهبان و در هم شکستن آن و هیپنوتیزم کردنش مشاهده می شود.»

طرفداران توده ای اواما همچون طرفداران توده ای بوش و طرفداران توده ای سارا پیلین - جان مک کین، هیچ ایده ای در این باره ندارند که از چه کسی یا چه چیزی حمایت می کنند؛ چون آنها می خواهند به جای پرسیدن پرسش های جدی درباره پیشینه، فلسفه و برنامه های سیاسی آنها، برای رهبرانشان هورا بکشند. با وجود این رهبران، آنها به رسمیت شناخته می شوند. زمانی که کسی به آنها می گوید، کل تشکیلات سیاسی، جمهوری خواه و دموکرات به یکسان، به آنها خیانت کرده اند، حالتی نیمه موافق به خود می گیرند، اهریمن دیگری را فرا می خوانند و به پرستش رئیس انتخاب شده شان ادامه می دهند. آنها هر کسی را که کلمه یا اخلاقیات رهبرانشان را به پرسش بگیرد، تهدیدی برای موجودیت خود می بینند. آنها به جای درگیر شدن در بحث با کسانی که دیدگاه مخالفی دارند، به انواع تاکتیک های کودکانه نظیر نظریه پرداز توطئه و «افراطی» و حتی «خائن» خواندن آنها پناه می برند بی آنکه برای اثبات ادعایشان، هیچ مدرکی داشته باشند. آنها هیچ نمی دانند که این کلمات برای آنها طراحی شده اند. به هر حال، آنها این کلمات را برای ساکت کردن منتقدان و متوقف کردن بحث ها تکرار می کنند.

عجیب ترین چیزی که برایتان اتفاق می افتد، این است که شواهد آشکار اثبات اینکه یازدهم سپتامبر، کار داخلی هاست، به عنوان یاهو های یک دیوانه سرزنش می شود، انگار که با یک ماشین سخن گفته شود. این، گناه آنها نیست. من بعضی وقت ها از اصطلاح «گوسفند - مردم» برای توصیف منکران حقیقت یازدهم سپتامبر استفاده می کردم، ولی چندی است که دیگر در مقالاتم از آن استفاده نمی کنم؛ چون مردم، قربانیان تروریسم دولتی و دروغ گویی آن هستند. من گناه این امر را به پای خیانت کارانی می نویسم که در رأس قرار دارند و این بحث را غیرقانونی کرده و افراد را تنها به جرم سؤال کردن، تحت پی گرد حقوقی قرار داده اند. همیشه چنین بوده است. زمانی بحث های اجتماعی در امریکا و غرب اهمیت داشتند؛ چون افراد بهتری برای اداره امور مردم وجود داشتند که خواهان بحث درباره مسائل واقعی بودند. من مباحثات لینکلن - داگلاس را مطالعه کرده ام و نمی توانم باور کنم سیاستمداران ما زمانی چنین عمیق و متفکر بوده اند. حتی مباحث

نیکسون و کندی ارزش مطالعه دارند. اوباما و بوش قابل مقایسه با آنها نیستند. یک صد سال دیگر چه کسی سخنرانی های اوباما را مطالعه خواهد کرد؟ هیچ کس؛ چون سخنرانی های او برای مصارف توده ای زودگذر نوشته می شوند، نه برای بالا بردن روحیه مردم و ترسیم تصویری از واژگانی که مردم در ابتدای قرن بیست و یکم در اعماق قلبشان حس می کردند. در حقیقت آیا کسی می تواند بگوید اوباما برای این عصر سخن می گوید؟ او حتی نمی تواند برای خودش حرف بزند. همین گرایش در سراسر غرب قابل مشاهده است. در کانادا، خط مشی ارائه شده از سوی ویلفرید لوریر تا استفن هارپر نشان دهنده تنزلی شدید و ژرف است. هر چه می گذرد، نسل های بعدی سیاستمداران، فاسدتر، احمق تر، خودخواه تر و فریبنده تر می شوند. آیا این روند، بازتابی از مردم است یا نظام سیاسی فاسد و مدرن در خدمت خود و فرهنگ رسانه های گروهی که با هم ارتباط متقابل دارند؟ شواهد موجود به مورد دوم اشاره دارند.

ببینید مردم علیه چه چیزی هستند. از یازدهم سپتامبر به بعد، جنگی تمام عیار از اطلاعات غلط، تبلیغات و شست و شوی مغزی توده ای علیه مردم امریکا و مردم جهان به راه انداخته شده است. در نتیجه، وقتی پای یازدهم سپتامبر، جنگ با ترور و جهت کلی که جهان در حال حرکت به سوی آن است، به میان می آید، مردم به دشواری می توانند ذهنشان را سر و سامان دهند که چه چیزی حقیقت دارد و چه چیزی نادرست است. نیروی اسطوره ای ایدئولوژی، یکی از دلایل اصلی توضیح دهنده این است که چرا مردم باور می کنند روایت رسمی از یازدهم سپتامبر، حقیقتی تاریخی است. تعریف اساسی ایدئولوژی این است: «مجموعه ای از دکترین ها یا باورهایی که مبنای یک نظام سیاسی، اقتصادی یا نظام های دیگر را شکل می دهند.» ایدئولوژی دولت امریکا درباره تروریسم و یازدهم سپتامبر، حول و حوش تروریسم اسلامی شکل گرفته است که به خوبی با یک روایت ارتجاعی پیوند دارد که بی آنکه نقد شود، مطبوعات چپ و آزادی خواه آن را پذیرفته اند. این روایت به خوبی جواب می دهد؛ چون بسیار باورپذیر است. مسلمانان بسیاری در گوشه و کنار جهان وجود دارند که فریاد «مرگ بر امریکا» سر می دهند. بنابراین، در یک ذهن توده ای شده، ارتباط دادن یک گروه با یک عمل شنیع همچون ربودن هواپیماهای مسافربری و کوباندن آنها به اهرام امروزمین شهر نیویورک، به کار ساده ای تبدیل می شود. پرسشی که باید بپرسیم این است: آیا مسلمانان تندرو می توانستند از حملات یازدهم سپتامبر جلوگیری کنند؟ پاسخ، منفی است. خواست و نیت را فراموش کنید. به فراتر از سطح نگاه کنید و بپرسید که چه کسی وسایل اجرای تمرین ها و مانورهای رزمی NORAD را در صبح یازدهم سپتامبر و نیز بریدن دست ها و کور کردن چشم هایشان را در اختیار داشته است؟ مردانی که در عالی ترین سمت های این سرزمین قرار دارند. فرای می گوید: «یک ایدئولوژی، یک روش شناسی به کار گرفته شده است» و می افزاید: «وقتی ما درون یک ساختار ایدئولوژیک قرار داریم، باید باور کنیم یا بگوییم که باور می کنیم.» هدف افراد قدرتمندی که ایدئولوژی را بنا می کنند، در وهله نخست، توجیه اعمال مجرمانه و منزوی کردن انتقادات و مخالفان از بقیه جامعه، از طریق ساختن چهره ای اهریمنی و بدنام کردن آنها با استفاده از پاتک های تبلیغاتی است.

فرای می نویسد: «یک ایدئولوژی در حالت عادی بر چیزی از این نوع دلالت دارد: «نظم اجتماعی شما همیشه به گونه ای نیست که شما از آن برخوردار باشید، ولی این، بهترین چیزی است که در زمان حال می توانید امیدش

را داشته باشید و نیز چیزی است که خدایان برایتان مقدّر کرده اند: اطاعت کنید و کار کنید. به طور کلی، طبقه غالب از پی گرد قضایی و نفی مدارای منتج از یک بازدارندگی ایدئولوژیک، پشتیبانی می کنند تا کشیش اسطوره ای آن بتواند تنها فرد احتمالی باشد که خودش را متعهد می سازد و دیگران به عنوان افرادی بدعت گذار، بیمارگونه، غیر واقعی یا اهریمنی تقبیح می شوند.»

کسانی که روایت رسمی یازدهم سپتامبر را باور می کنند، به فهرست واقعیت هایی که این داستان اسطوره ای را ثابت نمی کند، اهمیتی نمی دهند؛ چون این روایت، کنجکاو و عواطف آنها را به اندازه کافی ارضا می کند. پس چرا خودشان را با واقعیت ها و شواهدی به دردرس بیندازند که فقط مایه آزار ذهن و ناآرام کردن روح و روانشان می شود. بهتر آن است این دروغ را باور کرد؛ چون دروغ، مبنای نظم اجتماعی، اقتصادی و سیاسی در امریکا و غرب است. در غرب، دروغ، مبنای زندگی است. دروغ، خود زندگی است و حقیقت، نمایانگر مرگ.

کسانی که درباره حقیقت سخن می گویند، تهدیدی بزرگ برای نظم تثبیت شده به شمار می روند؛ چون اعضای نظم تثبیت شده می دانند که خیانت کارانی فاسد و مجرمانی مطلق هستند. مستبدان محاسبه گر و زیرک در واشینگتن، بیشتر از هر کس دیگری می دانند که آنها مرتکب اعمالی شریرانه شده و به مردم امریکا خیانت کرده اند. آنها می خواهند که دوران خیانت هیچ گاه به آخر نرسد.

پنج - نجات آزادی، حقیقت و عدالت با قدرت کلمات

زمانی که مردم، ایده ها و دیدگاه هایشان را ابراز می کنند و منتقد نظم تثبیت شده حاکم می شوند، به عنوان نظریه پردازان توطئه بدنام می شوند و به عنوان کسانی که مطلوب جامعه نیستند، برچسب می خورند. ما باید این مانع ذهنی دوران جدید را به شکلی برطرف کنیم. درک اینکه دولت های تمامیت خواه، کلماتی مثل نظریه پرداز توطئه را برای کنترل اجتماعی و سرکوب به کار می گیرند، بخشی از روندی است که هدف آن، احیای مباحثه های اجتماعی و بحث های حساس حیاتی در فرهنگ غربی ماست که چندین و چند دهه است دیگر از آنها خبری نیست. اگر سلاح های انتخابی و شیوه های جنگ آنها را شناسیم، نمی توانیم با دشمنان آزادی، حقیقت و عدالت بحث کنیم.

تام شاپچمن درباره اهمیت بحث آزاد در یک جامعه و چیزی که معنای خود را در آزادی و دموکراسی از دست می دهد، در کتابش به نام جامعه بی بهره از قدرت بیان، مطلبی نوشته است. شاپچمن می گوید که جامعه و جمهوری امریکا بر بنیان های آزادی بیان، شنیدن دیدگاه های دیگران و احترام به گفتمان دموکراتیک بنا شده است. او می نویسد: «از زمان «زایران» تا سپیده دم جنگ های انقلابی، بحث آزاد - اگر نگوییم به کلی بی قید و رها از حاکمیت محلی - در مستعمره های امریکا شکوفا شد که یکی از دلایل آن، ماهیت روستایی مستعمره ها و دوری آنها از اقتدار شاهان اروپایی بود. مدارا و برتافتن صداهای بسیاری از دکترین های مذهبی مختلف و رقیب نیز از جمله اقداماتی بود که مستعمره ها را از کشورهای مادر اروپایی متمایز می کرد. از آنجا که ناراحت کننده ترین جنبه دیکتاتوری انگلیسی، سرپیچی آن از اجازه دادن به مطرح شدن ایده هایی بود که می توانست با فرمان های خود آن در تضاد باشد، بی اعتمادی عمیق مستعمره ها به سلطنت برای تبدیل شدن به تقاضایی

که با شنیده شدن تمام صداها مخالفت می ورزید، منطقی بود. اگر تمام انسان ها، برابر آفریده شده بودند، پس همه سزاوار یک فرصت برابر برای بیان دیدگاه های خود بودند. مستعمره ها به دنبال نوعی شانه خالی کردن از رهبرانی نبودند که پی آمد بسیاری از قیام های اروپایی بودند، بلکه در پی ایجاد یک تغییر بسیار رادیکال تر یعنی بلوغ یافتن و بحث کردن در میان خودشان بر سر ساختار مناسب و رهبری دولت شان بودند. آنها به قدرت کلمات برای بنا کردن دولتی که موجودیتش به هیچ فردی وابسته نباشد، چه جرج سوم و چه جرج واشینگتن، اطمینان داشتند.»

مبارزه امریکا برای کنترل ذهن به دست تمامیت گرایی مدرن، بسیار سخت تر از مبارزه آن علیه سلطنت خودکامه انگلیس است؛ چون امروزه مردم، آزادی کمتری برای بیان دیدگاه های خودشان دارند. در قرن هجدهم، اگر یک شاه انگلیس را خودکامه و مستبد می خواندید، همسایگانتان، شما را دیوانه نمی خواندند و به شما نمی خندیدند. همین حرف را امروز نمی توان بر زبان آورد. اگر کسانی بگویند که یازدهم سپتامبر، عملیاتی برای رد گم کردن بود که مقام های ارشد درون دولت بوش، دولت سایه امریکا و اسرائیل، مخفیانه اجرا کردند، دیگران یا به آنها می خندند یا از افاق بیرون می روند یا با دشمنی و بی احترامی با آنها رفتار می کنند. در آن روزگار، بحث کردن و مطالعه کردن تشویق می شد. در قرن بیست و یکم، موضوع برعکس شده است. ما در یک عصر بدون روشنگری زندگی می کنیم و سرگرمی های گروهی ما را سست کرده اند. سرکوب اطلاعات و واقعیت ها به دست رسانه های گروهی، امروزه این فرصت را در اختیار مستبدان قرار داده است تا درد و رنج بیشتری بر مردم تحمیل کنند و جنگ های هیولوار بی پایانی را بنا به دلایلی که توجیهی ندارند، به راه اندازند. بشریت گرفتار دردسر بزرگی شده است. اندیشمندان از بر زبان آوردن افکارشان در تربیون های عمومی منع شده اند و به دلیل نظرهایشان در مورد امور سیاسی، با برچسب خوردن به عنوان نظریه پردازان توطئه که از نظر ذهنی نیز علیل هستند، بدنام و بی آبرو شده اند. کنترل دولت بر افکار عمومی و باور توده ای به نوعی هنجار تبدیل شده است. خودکامگان در واشینگتن و دیگر پایتخت های غربی، هیچ چیز را بیشتر از مرده دیدن آزادی و علم کردن توطئه های پی در پی خوش ندارند. یا مردم، نظرشان را درباره نظریه پردازان توطئه تغییر خواهند داد و سرانجام شروع به تأمل در حقایق هولناک این عصر را آغاز خواهند کرد یا نابود خواهند شد.